

ایران در عصر عباسیان

۱. وضعیت ایران پس از روی کار آمدن خاندان عباسی

۲. نقش ایرانیان در وزارت

۳. برآمدن خاندانهای حکومتگر ایرانی

۴. بررسی نهاد خلافت و تغییراتی که در عصر عباسیان پیدا کرد به عنوان یک مرکز

مشروعیت دهنده با تکیه بر اندیشه ایرانشهری.

شعارهایی که عباسیان را به قدرت رسانید توانست یک چند گروههای مخالف آنان را نظیر

علویان، خوارج و قبایل عرب مخالف خلافت بنی امیه که باهم مرتب درگیری داشتند را به

خود جلب کند و آنان را بر علیه دشمن مشترکشان یعنی امویان متحد کند. نزاعهای داخلی و

درگیریهایی که پس از به خلافت رسیدن عباسیان میان آنان و گروههای رقیبشان رخ داد،

نشان از آن داشت که عباسیان تنها نبودند که توانستند این انقلاب را به ثمر برسانند بلکه

مشارکت گسترده گروههای مختلف که تحت عنوان شعار کلی مبنی بر بازگشت به سنتهای

پیش از امویان که آنان را به دور هم جمع کرده بود توانست خلافت امویان را از بین ببرد.

خطبه ای را که ابوالعباس سفاح در روز نخست خلافت ادا کرد و عمش آن را ادامه داد حاکی

از آن بود که نخست عباسیان مدعی بودند که شناختن حق آنها به خلافت الزامی است و آنان

به تفضیل اصلی خلافت را بدست گرفته اند^۱ با موافقت خلق همچنین برای گروههای رقیب

۱. متن کامل خطبه ابوالعباس سفاح در ترجمه تاریخ طبری که توسط ابوعلی محمد بلعمی صورت گرفته موجود است که اینگونه^۱ آغاز میشود: «حمد خدای را ... که خویشاوندی و نزدیکی پیغمبر خدا را خاص ما کرد و ما را از پدران وی پدید آورد ... و ما را در قبال اسلام و مسلمانان به مقامی والا نهاد ... فضیلت ما را معلوم ساخت و حق ما و دوستی ما را بر آنها واجب کرد ... خدای مدتی (امویان غاصب) را مهلت داد تا وی را به خشم آوردند و چون چنین شد به دست ما از آنها انتقام گرفت و حق ما را پیمان داد ... آنگاه تیش بالا گرفت و بر منبر نشست عمش از منبر بالا رفت و با همان آهنگ به سخن ادامه داد. (ترجمه تاریخ طبری ابوعلی بلعمی تهران ۱۳۳۲ انتشارات جاویدان) مهمترن روایت مورد استناد عباسیان روایتی است که پیامبر به عباس عموی خود و عده آن را داده بود که خلافت به اخلاف وی خواهد رسید. نقل شده است که به هنگام تولد عبدالله بن عباس پیامبر به گوش وی اذان خواند و سپس به عباس گفت ک «پدر پادشاهان را بگیرد» این روایت به کار آن می آمد که عباسیان بتوانند مدعی شوند که دولشان همان دولت موعودی است که پیامبر و عده داده بود (طبری. جلد ۷. ص ۴۲۱) همچنین ابن طقطقی در تاریخ فخری در ص ۱۹۱ و ۱۹۲ مطالبی درباره تجمع بنی عباس و بنی طالب دارد برای انتخاب خلیفه به هنگام زوال قدرت امویان که در مجموع آرابنفع محمد بن عبدالله معروف به نفس زکیه تعلق گرفت. وی در همین کتاب به نامه های ابو سلمه انحلال اشاره

خود نیز این مسئله را مسجل کردند که امر خلافت از آغاز به آنها راست شده و آنان نباید در این مهم با عباسیان درگیر شوند.

اکنون زمان آن فرارسیده بود تا شعارهایی که در هاله ای از ابهام پیچیده شده بود و عباسیان به کمک آن توانستند سایر گروههای مخالف خلافت امویان از جمله علویان را با خود متحد کنند صورت مشخص تر و دقیقتری به خود بگیرد. این مشخص بود که از آغاز عباسیان خلافت را تنها و بی رقیب می خواستند اما گروههای مختلفی که در سقوط امویان و همراهی عباسیان نقش داشتند حال هر کدام به تنهایی مدعی تخت خلافت بودند. مهمترین این گروهها علویان بودند که عباسیان با شعارهای آنان توانستند حامیان آنان را در حمایت از خود بسیج کنند اما حال که عباسیان خلافت را تصاحب کردند علویان ، آنان را غاصب

می دانستند و خلافت آنان را فاقد مشروعیت لازم می دانستند به همین جهت عباسیان برای آنکه حقانیت خود را در امر خلافت نسبت به علویان برجسته نشان دهند شعارشان را که تا آن زمان انتقال خلافت از طریق وجاهت و سفارش از ابوهاشم به جدشان محمد بن علی صورت گرفته بود ، تغییر دادند و در عوض مدعی شدند که امامت از زمان وفات پیغمبر بدون فترت به آنها تعلق داشت و در تقویت دعوی عباسیان و رد ادعای برخی اعقاب علی که امامت را حق خود می دانستند نسبی خاصی پیش کشانده شد.^۲ عباسیان می گفتند که از پشت جدشان عباس بودن ، اهمیتی بیشتر از نسل فاطمه دختر کوچک پیامبر و زوجه علی دارد. از آن جهت که فاطمه زن بود و ابوطالب پدر علی و عم پیامبر که هرگز آشکارا قبول اسلام نکرده بود در صورتی که عباس عم پیغمبر اسلام پذیرفته بود. به همین جهت عباسیان در امر خلافت

میکند که بری امام جعفر صادق عبدالله محضو حسن بن علی فرستاده شد تا خلافت را به علویان برساند. (همان منبع ص ۱۹۳. تصحیح محمد وحید گلپایگانی. انتشارات علمی فرهنگی. چاپ سوم.)

خود را محق تر از علویان نشان دادند اما در آن سو علویان ضمن رد کردن ادعای عباسیان در امر خلافت دست به قیامهایی گسترده بر علیه عباسیان زدند و بدین ترتیب مخالفت خود با آنان را عملاً نشان دادند. قیام محمد و ابراهیم ملقب به النفس الزکیه^{۳۳} در منطقه حجاز و تعرض سخت منصور خلیفه عباسی به آنان یادآور خاطره قیام زید و پسرش یحیی بر علیه امویان بود در نظر علویان همچنین بعدها قیام حسین بن علی بن حسن و یارانش در زمان هادی که به شهدای فتح مشهور شدند، حکایت از آن داشت که علویان هرگز ادعای عباسیان را در امر خلافت به رسمیت نشناختند و آنان را بسان امویان غاصب تلقی می کردند. اما خطر دیگری که خلافت نو پای عباسیان را از هر سو تهدید می کرد ابومسلم خراسانی بود. عباسیان اگرچه با شعار «الرّضا من آل محمد» توانستند ناراضیان را در پشت سر خود جمع کنند اما کسی که در نهایت بیرق خلافت را در دستان آنان نهاد، ابومسلم بود به همین جهت عباسیان سخت (در روزهای نخست خلافت خود) به ابومسلم و سپاهیانش محتاج بودند. ابوالعباس سفاح خلیفه نخست عباسی فرصت آن را نیافت تا کار ابومسلم را یکسره کند و این مهم، به عمش ابوجعفر المنصور که پس از وی به خلافت رسید، سپرده شد. منصور نخست به وسیله ابومسلم دیگر مدعیان خلافت و کسانی را که

می توانستند حیات نوپای خلافت عباسی را بخطر اندازند را از میان برد. کسانی چون معبد الله بن علی عموی منصور یا بهافرید و یا لشگری از چینیان را که مرزهای شرقی جهان اسلام را مورد تاخت و تاز قرار داده بودند و یا قیامی که به طرفداری از علویان در بخارا به پا شده بود.

جهت اطلاع بیشتر از چگونگی قیام محمد النفس الزکیه و برادرش ابراهیم نگاه کنید به: تاریخ سیای اسلام اثر حسن ابراهیم حسن ترجمه ۳۳ ابوالقاسم پاینده انتشارات جاویدان چاپ ششم ۱۳۶۶ ص ۱۳۸-۱۳۱

در نهایت پس از آنکه منصور خلیفه عباسی توانست بوسیله ابومسلم آرامش و امنیت خلافت عباسی را تضمین کند اقدام به حذف او کرد. البته از میان بردن ابومسلم چندان به آسانی صورت نگرفت چرا که اهمیت ابومسلم به عنوان حلقه اتصال زنده میان حکومت مرکزی ای که در شرف پیدایی بود و ولایتی که قدرت مرکزی نفرات نظامی و پر شورترین طرفدارانش را از آنجا گرد آورده بود، هنگامی آشکار گردید که خراسان بدنبال قتل وی دستخوش شورشهای پی در پی شد. نخستین این شورشها، خروج سنباد بود که قیام وی هفتاد روز بطول انجامید. همچنین جنبش سنباد به تشکیل یک سازمان مخفی به نام بومسلیمه منجر شد^۴ که سالها به پرورش احساسات ضد عباسیان می پرداخت.

خروج استادسیس و المقنع در نواحی کش و NSF پس از سنباد سخت از حمایت محلی برخوردار بود همچنین بعدها خروج اسحق ترک که همگی نشان از محبوبیت بالایی بود که ابومسلم در میان ایرانیان داشت.^۵ بهر ترتیب عباسیان توانستند از میان این انقلابها و بحرانهایی که در دهه های نخستین خلافت آنان را فراگرفته بود، جان به در برند و پایه های خلافت خود را پس از آن محکم کنند، اما آنچه که در این میان مهم بود میراثی بود که عباسیان در جهت تثبیت و استقرار خلافت خویش از اسلاف خود به ارث بردند. این میراث که ارزش آن به مراتب بالاتر از بهایی بود که عباسیان در جهت تثبیت خلافت خویش پرداختند، توانست حیات خلافت خاندان عباسی را برای قرنهای پس از آن تضمین کند. نیک می دانیم معاویه نخستین کسی بود که پس از تثبیت خلافت سفیانیان تمام سعی خود را به کار برد تا یزید پسرش را ولیعهد خود قرار دهد. برغم مخالفتهای پراکنده ای که توسط کسانی چون حسین بن علی ،

تاریخ ایران پژوهش کپریج ج ۴ ص ۹ ۴۴

۵ در مورد قیامهایی که به هواداری از قتل ابو مسلم به دست خلیفه المنصور رخ داد نگاه کنید به: فصل سوم و چهارم و پنجم از کتاب جنبشهای دینی ایرانی اثر دکتر صدیقی انتشارات پازنگ چاپ دوم ۱۳۷۵

عبدالله بن عمر و ... صورت گرفت ، یزید بن معاویه خلیفه شد و این نخستین بدعتی بود که پس از وفات پیغمبر در امر خلافت صورت گرفت و در حقیقت عمل وی مستلزم الغای نظام انتخابی شد که پیش از آن برقرار بود و به جای آن نظام جانشینی میراثی برقرار شد. همه خلفایی که پس از معاویه بر سر کار آمدند از بدعت وی پیروی کردند و همین مهم به عنوان میراثی اصیل از امویان به عباسیان رسید که باعث شد بتوانند پنج قرن قدرت را در دست داشته باشند. البته گفتنی است که امویان به ابتکار خود این عمل را انجام ندادند بلکه در برخورد با تمدنهایی چون ایران و بیزانس آنان نیز با شیوه وراثتی سلطنت آشنا شدند و بعدها مستقیماً آن را به کار گرفتند.

همچنین در آن هنگام که حضرت محمد به عنوان فرستاده خدا کلام او را به مردمان ابلاغ می کرد یک نظام خداسالاری استقرار یافت و آن حضرت در واقع همچون نایب خدا بر روی زمین قرار داشت. پس از رحلت پیغمبر گونه ای از خداسالاری دوم روی کار آمد چه خلفای راشدین خود را ناگزیر از آن

می دانستند که دستورهای قرآن را ملاک اعمال خود قرار دهند و در کارهای خود پا به جای پای پیغمبر نهند. از بیم اشتباه هر جا که در گرفتن تصمیم دچار شک می شدند از هر کس که سخنان پیغمبر را شنیده و با او نزدیکتر زیسته بود می پرسیدند تا چنان نباشد که عملشان مخالف عمل پیغمبر نشود اگر می خواستند به ابتکار خود عمل کنند عامه مسلمانان هر چه زودتر وظایف ایشان را گوشزد می کردند. هنگامیکه پس از مرگ علی و بسیاری از اصحاب دیگر آن دسته از مردم از بین رفتند که می توانستند بخاطر نزدیکی خود با پیغمبر به اعمال

از مهمترین ممیزه های خلافت عباسیان نسبت به امویان مشارکت گسترده غیر عرب بخصوص ایرانیان⁶
تاریخ اسلام پژوهش کیمبریج ترجمه احمد آرام انتشارات امیر کبیر چاپ اول ۱۳۷۷ ص ۱۲۳

خلفا اعتراض می کردند دیگر خلیفه مانعی برای انجام دادن خود می خواسته در برابر نداشت. (ح) بهمین جهت امویان با به کار بردن واژه خلیفه الهی به جای قره ایزدی یا حق اصلی سلطنت ایرانیان برای خود مشروعیتی فوق مردمی قائل شدند عباسیان نیز که پس از امویان بر سر کار آمدند از همین روش برای خلافت کردن سود جستند و مستقیماً مشروعیت خلافت خود را بعدها از جانب خداوند دانستند. به کار بردن واژه خلیفه الهی در زمان عباسیان آن هنگام که سستی و فتور راه یافته در ارکان و عناصر قدرتش باعث پیدایش قدرتهای سیاسی مستقل و نیمه مستقل یا خاندانهای خود مختار شد تمهیدی شد تا عباسیان با کار برد این واژه در برتری خود نسبت به گروههای رقیب به عنوان یک مرکز مشروعیت دهند عمل کنند. همچنین خلفا در رقابت با علمایی که دعوی آشنایی با دین خداوند و احکام حلال و حرام را داشتند باید بر مذهب اصلی خود تاکید می ورزیدند تا جا را در کشاکشهای منزلت جویی به موضعی فروتر در غلتیدند.

از دیگر مواردی که امویان برای اخلاف خود باقی گذاشتند نظام دیوانسالاری بود که بعدها عباسیان برای اداره قلمرو پهناور خویش آن را بسط و گسترش دادند. نظام دیوان سالاریکه امویان بنا نهادند چندان گسترده نبود اما توان یاری رساندن به آنان را جهت اداره قلمرو خویش داشت عباسیان با به کارگیری عناصر غیر عرب در ساختار امپراتوری خویش بوروکراسی گسترده ای را ایجاد کردند که به آنان امکان می داد تا با آرامش و امنیت بیشتری به اداره سرزمین پهناور خویش بپردازند. کاری که امویان غافل شدند یا حداقل مجال آن را نیافتند تا به بسط و گسترش آن دست بزنند در ارکان مختلف حکومت نو پای عباسیان بود. در نتیجه استیلای عباسیان که تحت حمایت

خراسانیان^۷ برقرار گردید اوضاع ایران نیز رنگ تازه ای بخود گرفت و این بدان علت بود که ایرانیان در پیروزی این سلسه جدید و در پیگیری نظم تازه ای که جانشین سازمان عربی اموی شده بود سهم قاطعی داشت.

با چنین اوضاع و احوالی دیگر جای هیچگونه تردیدی نبود که از این پس باید ایرانیان به عنوان شرکای متساوی الحقوق دولت جدید شناخته شوند. حضور ایرانیان در صحنه های مختلف خلافت عباسیان این نکته را به آنان خاطر نشان ساخت که به تنهایی و بدون حضور ایرانیان قادر نخواهند بود که خلافت خویش را تثبیت و آن را به سرزمین پهناور اسلامی ادامه دهند. انتقال مرکز ثقل خلافت به سوی شرق پس از انقلاب عباسی فزونی وزیران، ندیمان، دبیران و کارشناسان مالی ایرانی در اوائل حکومت عباسیان و فراوانی نویسندگان، شاعران و نوازندگان ایرانی در زندگی فرهنگی روزمره قابل انکار نیست. نخستین تاثیر حضور ایرانیان در خلافت عباسیان پیاده کردن آیین و راه و روشی بود که در ایران عصر ساسانی در زمینه مللداری و طرز اداره سرزمین وجود داشت بوسیله ترجمه هایی از آثار آن دوره بدست برخی از اندیشمندان ایرانی. نفوذ آثار تمدنی ساسانیای در زمینه های حکومت و اداره امور که در حوالی پایان دوره اموی آشکار شده بود بواسطه انتقال این آثار در ترجمه آنها به زبان عربی قوی تر گشت و اندیشه هزاره ای امپراتوری جهانی در میان مسلمانان پدیدار شد.

بعلاوه بسیاری از ادبیات حکیمانه ایران میانه که بر پایه مجموعه های مواعظ و یا اندرزهای اخلاقی استوار بود جذب ادبیات اسلامی شد.^۸ در رساله سیاسی «عهد اردشیر» و «نامه تند»^۹

در اینجا لفظ خراسانی صرفنظر از نژادهای ساکن در این سرزمین به کار رفته است. در حقیقت هم موالی ایرانی ناراضی از خلافت امویان^۷ که تحت تاثیر دعای عباسی قرار گرفته بودند و هم اعرابی که در این سرزمین ساکن شده بودند و بعلت اشتغال به کار و زراعت بخشی از موقعیت ممتاز پیشین خود را بعنوان جنگاوران عرب و فاتحین از دست داده و اکنون نیز از آنان حتی خراج هم دریافت میشد، بعنوان یکی دیگر از مخالفین امویان در این سپاه قرار گرفتند بدین ترتیب سپاهی که از خراسان روانه شد از احساس همبستگی بسیار قوی برخوردار بود که تا مدتها پس از شکست امویان و بیرون راندن آنان ادامه داشت آن سپاه در خلفای عباسی که به پیوندهای ویژه خود با آنان معترف بودند، وفادار ماند چنانکه با زورگ منذکر میشود: «تا حدود هشتاد سال این پاسداران یا جندهای خلفا از پادگان های خود در قلب خلافت در عراق حامیان سپاهی نظام بودند.»

با ترجمه عربی ابن مقفع در دنیای اسلامی شناخته شد. همچنین با ترجمه خداینامه، عباسیان بیش از پیش با فنون کشور داری در ایران باستان آشنا شدند و آن را مستقیم در خلافت خویش به کار گرفتند.

در حقیقت ترجمه آثار یاد شده، جدایی ناپذیری پادشاهی و مذهب را رسم می کند و این گفته را به اردشیر پادشاه ساسانی نسبت می دهد که : مذهب و پادشاهی دوبرادرند که (هیچکدام نمی توانند بی نیاز از هم باشند...) و بعدها این مساله به صورت رکن اساسی تئوری سیاسی اسلام در آمد. به واقع تاکید عباسیان بعدها بر ماهیت اصلی خلافتشان در مقابل مدعیان این امر ریشه در آشنایی آنان با سنتهای عصر ساسانی داشت.

حضور ایرانیان در ساختار خلافت عباسیان و تبدیل کردن آن به یک مرکز توانمند و مشروعیت بخش در جهان اسلام، سرزمین پهناوری را که در انتهای عصر امویان می رفت تا تجزیه شده و به بخشهای مستقلی تبدیل شود را دوباره تحت لوای خلافتی جدید متحد کرد. در این دولت مرکز توجه تنها به نقش عنصر عرب در ساختار و تشکیلات دربار خلافت نبود بلکه به حضور موالی بخصوص ایرانیان در شکل دهی صورتبندی اجتماعی جدید توجهی خاص شده بود. خلفای نخست عباسی تحت تاثیر آثار ترجمه شده عصر ساسانی در زمینه سیاسی و تشکیلات دیوانی و اداری بر تمرکز و اداره دقیق دولت پرداختند. منصور حکومت را از قضاوت جدا کرد و کارکنان و وظائف آنها را مجزا نمود همچنین با تاسیس دیوان زمام نظارت خود را به کارکنان

این مجموعه مواظظ و اندر زها که در ایران باستان به جهت نصیحت پادشاهان و تحفظ عمل و داند در بین مدم از جتنب آنان به نگارش در می 8 آمد در بعد از اسلام هم به کرات نوشته شده مثل نامه طاهر بن حسین به فرزندش یا قابوس نامه عنصر المعالی و....

هم عهد نامه اردشیر و هم نامه تند به دوران حاکمیت خسرو اول تعلق دارد ولی برای ارج نهادن بیشتر به دوران حاکمیت اردشیر نسبت داده 9 شده او بنیانگذار سلسله ساسانی و آشکارا در بردارنده هسته ای از مسائلی است که از آن دوره انتقال یافته است عهدنامه اردشیر در نسخ گوناگونی بدست ما رسیده طولانی ترین آنها از آن ابن مسکویه در تجارب الامم می باشد. اردشیر در نامه خود چنین می گوید: « مذهب و پادشاهی دو برادرند که هیچکدام نمی توانند بی نیاز از هم باشند مذهب اساس و بنیان پادشاهی است و پادشاهی مدافع مذهب که فاقد بنیان باشد از میان رفتنی است و هرچه فاقد حامی باشد محو شدنی.»

دستگاههای اجرائیش بیشتر کرد^{۱۰} اما مهمترین تحولی که در تشکیلات اداری عباسیان پدیدار شد به کارگیری نهاد وزارت بعنوان مسئول دستگاههای دیوانی، مالی و اداری بود. در حقیقت ایجاد نهاد وزارت در عصر عباسیان که تحت نفوذ سیستم اداری ساسانی بود، هم وسیله ای برای رواج الگوهای ایرانی و هم ابزاری برای تحکیم نفوذ به شمار می رفت.^{۱۱}

پیشتر عنوان شد که دیوان سالاری در دوران امویان کارکرد محدودی بود و این به دلیل ماهیت قدرت مطلق خلفا در این دوره و عدم پذیرش عنصر غیر عرب در ساختار و تشکیلات دیوانی بود که باعث شد دیوانهای عصر اموی نتوانند به طور مشخص به ایفای نقش پردازند. کسانی هم که در رأس امور دیوانی قرار می گرفتند بیشتر عنوان کاتب و منشی داشتند و نقشی در اداره امور نداشتند.

دیوانهایی که در عصر امویان وجود داشت، مثل دیوان خاتم یا دیوان برید ... بدان علت که اولاً: تعدادشان اندک بود. ثانیاً: بعلت عدم آشنایی کافی خلفای اموی با سیستم اداری و تشکیلاتی امپراتوریهای ایران و بیزانس که معمولاً یا از راه ترجمه آثار و یا به کارگیری عناصر دیوان سالار موجود در امپراتوریهای پیشین صورت می گرفت نمی توانستند خلفا را در اداره قلمروشان یاری دهند. از اینرو تشکیلات دیوانی امویان فاقد کارایی لازم بود.

اما در عصر عباسیان با ایجاد شبکه های پیچیده اداری و مالی که معمولی توسط موالی و به طور دقیقتر ایرانیان اداره می شد. خلفای عباسی برای خود جایگاهی رفیعتر نسبت به رقبای پیشین قایل شدند همچنین با به کارگیری عناصر غیر عرب در ساختار دولت خویش هم به جلب گروههای رقیب پرداختند و هم دوام و بقای خلافتشان را بدین وسیله تضمین کردند.

تاریخ ایران پژوهش کیمبریج جلد ۴ ترجمه حسن انوشه ص ۶۳ ۱۰

نظریه های موجود درباره وزیر و نقش آن در تشکیلات اداری به دو گونه است که هر یک کاملاً متفاوت از دیگری است. دسته ای از محققین و پژوهشگرانی چون: و.و. بارتولد، ام اسپرنگلینگ، اس. دی. گوتیاین و دی. سوردل معتقدند که وزارت تحول سنت اداری عرب است در طول تاریخ خلافت و واژه وزیر که به معنای یار و دستیار می باشد در قرآن نیز به کار رفته. این محققین با استناد به رفتار و سلوک پیامبر در آگاه شدن از رأی اصحابش در تصمیم گیریهای مهم دوران زندگی و خلیفه بعد از او ابوبکر که در تنظیم امور مهم خود را از مشورت با صحابه محروم نمی کرد.^{۱۲}

چنین استنباط می کنند که وزیر و نهاد وزارت در حقیقت در بطن سنتهای عرب به صورت ابتدایی وجود داشته و پس از گسترش قلمرو اسلام این مقام نیز مفهوم دقیقتری به خود گرفته. درست در نقطه مقابل این نظریه برخی دیگر از محققین قرار دارند که واژه وزیر و تحول آن را کاملاً مرتبط با سنتهای ایران بخصوص ایران پیش از اسلام می دادند.^{۱۳} کریستین سن محقق ایران شناس پیشینه وزیر را در وجود صدر اعظم ساسانیان یعنی بزرگ فرما تار (فرمانده / حاکم / امر) می جوید همچنین دار مستقر معتقد است واژه وزیر از لغت پهلوی و میچرا مشتق است که به صورت وچید استعمال می شده و به معنای تصمیم گرفتن بوده.^{۱۴}

ابن طقطقی صاحب کتاب الفخری می نویسد: لغویون چنین گویند که لفظ وُزْر به معنای ملجاء و پناهگاه است و وُزْر به معنای بار است. پس وزیر یا از وُزْر اشتقاق یافته است که در آن

¹² حضور ایران در جهان اسلام احسان یار شاطر، ص ۱۰۳ انتشارات مروارید چاپ اول ۱۳۸۱

¹³ همان منبع ص ۱۰۳ و ۱۰۴

¹⁴ ایران در زمان ساسانیان ص ۱۴۱ همچنین در مورد نظر دار مستتر نگاه کنید به: نهضت شعوبیه اثر حسینعلی ممتحن ص ۱۸۱ انتشارات علمی و فرهنگی چاپ دوم ۱۳۸۳

صورت مفهوم آن کسی است که تحمل بار گران کند و یا از وزر که در آن صورت وزیر شخصی است که خلیفه به اندیشه و رأی او پناه برد و به تدبیر او توسل جوید: ^{۱۵}

با توجه به نظرات یاد شده حتی اگر واژه وزیر و نقش آن راهم جدای از سنتهای ایران پیش از اسلام در عرصه عباسیان نهاد وزارت و عملکرد آن تا حد زیادی به الگوی قدیمی تر آن در عصر ساسانیان شباهت داشت بخصوص که حضور ایرانیان در رأس این نهاد و تداوم آن تا چند نسل پی در پی میان آنان و اخذ بسیاری از شیوه های اداری تشریفات درباری، لباس ها و سردستارها کاملا تحت تاثیر این سنتها قرار داشت نظر بارتولد درباره وزاری عباسی نیز به همین نکته اشاره دارد: سامانه اداری کاملا متعادل ساسانی که عربها آن را بالاترین نمونه حکمرانی خردمندانه می دانستند سرمشق آنان قرار گرفت وزاری آنها که (این مقام نیز با درک دیوانسالار اندامش به وسیله عباسیان به وجود آمد) که از زمان منصور به خاندان سرشناس ایرانی به قلیان تعلق داشتند خود را جانشینان مستقیم بزرگمهر و دولتمردان نیمه اسطوره ای دوران ساسانی تلقی می کردند).

عباسیان با علم به اینکه تصرف تخت خلافت یک مطلب است و تداوم آن بصورت آرام و بی دردسر مطلبی دیگر. با سپردن نهاد وزارت به مردان اهل قلم یعنی ایرانیان دیوان سالار هم برای خود حامیانی نیرومند ایجاد کردند و هم بدین وسیله تداوم خلافتش را برای مدتی طولانی فراهم کردند. البته ناگفته نماند به دلیل ماهیت قدرت در تاریخ میانه ایران عنصر و ماهیت خدمت شخصی منصب وزارت باعث شد که این منصب با صراحت و روشنی تمام تعریف نشود و طبق سلیق شخصیتهای درگیر آن و نیز مقتضیات موجود گسترش یافته و یا

الفخری فی الاداب السلطانیة و الدول الاسلامیة تألیف محمد بن علی طباطبا معروف به ابن طقطقی ص ۱۷۹ و ۱۸۱ چاپ مصر ۱۳۱۷ نسخه ۱۵ موجود در دانشگاه تهران

محدود گردد. در حقیقت وزیر پیش از آنکه به تنظیم امور دیوانی و نظارت بر کار آنان بپردازد، در مقام خدمتگزار شخصی خلیفه روابط بین او و سایر حکام و سلاطین را هدایت می کرد. نخستین وزیر عباسیان ابوسلمه خلال بود وزیر سفاح که وزیر آل محمد لقب داشت و از موالی ایرانی بود. نیز ابویوب موریانی وزیر منصور عباسی ایرانی و از مردم موریان از قرای اهواز بود یعقوب بن داوود وزیر مهدی و یحیی بن خالد برمکی وزیر هارون نیز ایرانی بودند. مأمون نیز خاندان سهل را به وزارت منصوب کرد که دست پرورده خاندان برمکی بودند. نهاد وزارت از نخستین وزیر ایرانی عباسیان تا زمان هارون و بعد از او پیوسته گسترش یافت و وظایف وزیر هم در ارتباط با خلیفه و هم جامعه از حساسیت و ظرافت بالایی برخوردار شد. پیدایی نهاد وزارت در عصر عباسیان باعث شد تا اموری را که خلفا می بایست انجام دهند از آن پس بعهده وزیر گذاشته شود در نتیجه خلفا از دسترس عموم جامعه و حتی درباریان نیز به دور ماندند و این باعث شد که خلفا بعدها برای خویش شأنی الهی و فوق مردمی قائل شوند. بواقع وزیر بجای خلیفه بر تمامی امور نظارت داشت ولی بعنوان رئیس دیوان اعلی بر کار چهار دیوان انشاء، زمام، اشراف الممالک و عرض نظارت می کرد علاوه بر آن اغلب اوقات در دیوان مظالم هم حضور می یافت. که محکمه ای برای رفع ظلم و ستم از رعایا بود. از وزیر انتظار می رفت که از علما و دانشمندان حمایت کند و ابواب خیر راه بیندازد. با اینکه وزیر به اهل قلم نه اهل شمشیر تعلق داشت ولی برخی از وزرای عباسیان مانند فضل بن سهل با نظارت داشتن بر امور نظامی هم بر مردان قلم و هم بر شمشیر حکم می راند از این جهت او را ذوالریاستین نیز می

خواندند. اگر چه مقام وزارت دارای قدرت بود و وزیر از نفوذ و قدرت فراوانی برخوردار بود ولی در عین حال امنیت ماندن بر سر مقامش بسته به میل خلیفه بود.^{۱۶} در دوران نخست خلافت عباسیان که خلفا از قدرت بالایی بهره می بردند نهاد وزارت و شخص مسئول آن کاملاً تحت تاثیر و نفوذ قدرت خلیفه قرار داشت بواقع قدرت وزیر به مرحمت خلیفه واگذار شده بود و او نه خدمتگذار دولت بلکه شخص خلیفه بود از این رو حفظ اعتماد خلیفه از مهمترین کارهای او محسوب می شد و این کار ساده ای نبود چون به واسطه قدرت خلیفه، قدرت وزیر تحت تاثیر قرار می گرفت و همواره وزیر در معرض حسادت خلفا و یا درباریان و مهمتر از همه ولیعهد قرار میگرفت.

از میان رفتن خاندان نام آور برمکیان و یا خاندان سهل همگی شاهدهی به این مدعا هستند اما مشکل اساسی تری که در نهاد وزارت وجود داشت این بود که چون بر فساد درونی خود نظام دیوانی نظارت و کنترل مرکزی وجود نداشت لذا به محض اینکه قدرت سلطان یا خلیفه تضعیف می شد و به سستی می گرایید توطئه و فساد رشد می کرد و همه جا را فرا می گرفت^{۱۷} خواجه نصرالدین طوسی که اخلاق ناصری را قبل از حمله هلاکو خان به نام حاکم اسماعیلی قهستان نوشت معتقد است که کاری مشکل تر از کار وزارت سلطان و یا خلیفه وجود ندارد چون: « به مکان او خامنت بسیار کنند و حساد او اولیای خلیفه باشند که در منازل و مداخل با او مساهم و مشارک باشند و پیوسته طامعان منصب او و فرصتی حبابیل باز کشیده و مترصد ایستاده»^{۱۸}

تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران اثر آن کی س استون ترجمه یعقوب آزند نشدنی چاپ اول ۱۳۷۲ ص ۳۸، ۳۹، ۴۲^{۱۶}

همان منبع ص ۵۱ و ۵۶^{۱۷}

اخلاق ناصری به همت مجتبی مینوی و علیرضا حیدری تهران ۱۳۵۶ ص ۱۹^{۱۸}

بدین ترتیب نهاد وزارت هم در معرض فساد و هم از خطر رقبا و حاسدان قرار می گرفت در این میان بد نیست یادی از خاندان برمکی کنیم که در معرض حسادت خلیفه و درباریان با آن همه شأن و منزلتی که داشتند یک شبه نابود شدند. خاندان نام آور برمکیان از نوادگان متولی بزرگ معبدی بودایی در نزدیکی بلخ بودند. برمکیان تاریخی طولانی در خدمت موفقیت آیند به عباسیان داشتند که طی آن شبکه ای از برخوردها پدید آوردند و نو آوریهای پر ارجی در شیوه حکومتی عباسیان کردند خالد برمکی از طرفداران دعوت عباسیان در پایان عصر اموی و از فرماندهای برجسته نخستین سپاه عباسی بود و بهنگام انقلاب عباسیان خالد به فرمان ابومسلم در تنظیم امر خراج در خراسان پرداخت و این مهم را چنان با روح الخاف انجام داد که اهل خراسان عمیقا از وی سپاسگزار شدند.

ابوالعباس دو وزارت پر اهمیت سپاه و خراج را بدو سپرد و گمان می رود که خالد در ایام عهده داری این مشاغل بجای مرقدهای جدا از هم نظام ثبت و ضبط در دفاتر را معمول کرد در خلافت منصور خالد ولایت فارس یافت و این شغل فروتر از مقامی بود که وی پیش از این داشت و بعدا نیز وی والی ری، طبرستان و دماوند گردید. در عهد مهدی بار دیگر والی فارس شد و به توزیع مجدد خراج در ولایت خود پرداخت و بعدا با سمک ملکه خیزران مادر هارون . وی را بر تخت خلافت نشاند و خود عهده دار تمامی امور دیوانی شد. گستردگی کار خاندان برمکی در عرصه هارون ظن شدید وی را بر علیه آنان برانگیخت و همین عاملی در فروگرفتن آنان شد.^{۱۹}

تاریخ ایران پژوهش کیمبریج ص ۶۳ ۱۹

افزون بر نهاد وزارت که توسط ایرانیان در عرصه خلفای عباسی ایجاد گسترش یافت و بعدها الگو و

نمونه ای شد برای حکومت‌های مستقل و نیمه مستقلی که در قلمرو خلافت عباسیان پدیدار شدند، عباسیان با گرای بیشتر به آداب و رسوم ایرانیان بیش از پیش خلافت را از خوی عربی آن که در گذشته بود، جدا کردند. به واقع گرایش آنان به جنبه های مختلف تمدنی ایرانیان باعث شد تا مقدمه دوره ای که در تاریخ بعنوان عرصه درخشان امپراتوری اسلامی از آن یاد میشود ، پی ریخته شود در این میان حضور ایرانیان در دستگاه خلافت و احراز پستهای مهم اداری ، تشکیلاتی و نظامی از سوی آنان عباسیان را بیشتر با

بارقه های فرهنگی و تمدنی ایران آشنا ساخت. در دستگاه خلافت اغلب نویسندگان و مستوفیان نیز مانند وزرا ایرانی و پارسی نژاد بودند و به نیاکان خود اقتدا می کردند و حتی عادات و آداب اجدادی خود را عیناً تقلید می کردند^{۲۰} فضل بن سهل بن زاذان فرخ برمکی بالداری قدار می گرفت که او را با همان کرسی حمل کرده نزد مامون می بردند همینکه نزد مامون می رسیدند از کرسی پایین آمده پیاده نزد خلیفه می رفت آن گاه کرسی را میبردند تا آنکه در نزدیک مقام خلافت نصب می نمودند و فضل پس از سلام بر آن کرسی می نشست و این وضع را فضل از شاهنشاهان ایران تقلید کرده بود.^{۲۱} نیز هر یک از طبقات لباس مخصوصی داشتند که طبقه دیگر حق پوشیدن آن لباس را نداشت همینطور نویسندگان و منشیان دارای لباسهای مخصوص به خود بودند. در عصر عباسیان نه تنها تشکیلات دینی و دولتی در قالب ایرانی ریخته میشد بلکه شکل لباس و نوع غذا و سبک موسیقی و امثال آن نیز تحت تاثیر

²⁰ نهضت شعوبیه حسبیطی ممتحن ص ۱۸۲

²¹ تاریخ ادبی ایران ادوارد براون ترجمه علی پاشا صالح چاپ دوم ۱۳۳۵ جلد یکم ص ۳۷۵ (نسخه موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی)

نفوذ ایرانی بود نفوذ ایران در دربار خلفا و مخصوصاً در زمان هادی و هارون و مامون به اوج کمال رسید در بغداد رونق سبک و روش ایرانی رو به افزایش بود^{۲۲} جشنهای باستانی نوروز و مهرگان و رام را می گرفتند لباس ایرانی لباس رسمی دربار بود و به فرمان خلیفه دوم عباسی کلاههای بلند و سیاه مخروطی شکل ایرانی را که قلانس نامیده میشد به سر می گذاشتند. در دربار آداب و رسوم پادشاهان ساسانی را تقلید می کردند و جامه هایی با نقوش و خطوط زرین می پوشیدند و اعطای اجازه پوشیدن این نوع لباس از حقوق مختصه خلیفه بود از مسکوکات المتوکل سکه ای بدست آمده که نشان می دهد این خلیفه درست به لباس ایرانی ملبس بوده است.^{۲۳} وزیران و نویسندگان ایرانی تربیت و تهذیب اجتماعی را میان مردم نشر و تعلیم دادند ادب و ادب پارسی را باهم مفروج می کردند و برای آداب آنچه لازم و ضروری بود از قبیل حکمت بزرگمهر و تاریخ ایران و سخنهای خسرو انوشیروان و شاپور و پرویز و حتی خلفای راشدین همه را جمع کرده مردم را به آموختن تشویق می کردند.^{۲۴} گذشته از اینکه وزیران ایرانی در ترویج و اشاعه فرهنگ و ادب فارسی همت می گماشتند انتقال مرکز خلافت از دمشق به بغداد عامل دیگری بود که در پیشرفت علوم و معارف پارسی تاثیر بسزایی داشت علت انتقال مرکز خلافت آن بود که اهالی شام مطیع بنی امیه بودند و به آن خاندان محبت داشتند و چون خراسان کانون جنبش و خروش یاران عباسیان بود لازم بود محلی برای مرکز خلافت برگزیده شود که هم از پیروان بنی امیه دور و هم به خراسان نزدیک باشد برای این منظور شهر بغداد که دارای موقعیت مهمی بود و دجله و فرات از وسط آن می گذشت به امر

²² همان منبع ص ۳۷۶

²³ همان منبع ص ۳۷۷ و ۳۷۸

²⁴ نهضت شعبویه ص ۱۸۳

منصور مرکز خلافت شد.^{۲۵} همینطور بعدها در نتیجه نهضت علمی گروهی که زبان پارسی و عربی می دانستند به ترجمه کتب فارسی و نقل آثار آداب ایرانی پرداختند مطابق گفته ابن ندیم کسانی که در انتقال علوم و آداب ایرانی به عرب سهم مهمی داشتند، شامل: ۱- عبدالله بن مقفع ۲- آل نوبخت ۳- ابوالحسن زیاد تمیمی ۴- حسن بن سهل ۵- بلاذری ۶- محمد بن جهم برمکی ۷- عمر بن فرخان ۸- بهرام بن مردانشاه ۹- موسی بن عیسی کسروی ۱۰- زادیویه بن هاشویه اصفهانی.

ابن مقفع کتاب خداینامه را به عربی ترجمه کرد و آن را تاریخ الملوک الفرس نامید که همین کتاب به عقیده برخی مورخین مورد استفاده طبری در تدوین تاریخ خود قرار گرفت همچنین کتاب کلیله و دمنه و آئین نامه و فدرک و کتاب تاج در تاریخ انوشیروان و ادب الکبیر و ادب الصغیر را به عربی ترجمه کرد. (حمزه بن حسن اصفهانی از هشت کتاب نام می برد که بوسیله مقفع و مسایرین از پارسی به عربی ترجمه شده و برای استفاده او در نگارش تاریخش قرار گرفته.

همچنین جبله بن سالم کتاب رستم و اسفندیار و کتاب بهرام شوش را که هر دو از کتابهای تاریخی ایران است را ترجمه کرده، نیز کتاب اوستا را با شرح و تفسیر آن ترجمه کرد.^{۲۶}

که حمزه اصفهانی قسمتی از آن را ترجمه و در کتاب خویش نقل کرده است. گذشته از ترجمه کتب پارسی به عربی مضامین و افکار بدیع پارسی به طور مستقیم یا غیر مستقیم در شعر و لغت و ادب عرب تاثیر کرد. در فن موسیقی استادان زبردستی چون ابراهیم

²⁵ همان منبع ص ۱۸۳

الفهرست ابن ندیم ابو الفرج محمد بن ابی یعقوب ج دوم ص ۳۰۵ تهران ۱۳۵۰ به تحقیق رضا تجدد (نسخه موجود در کتابخانه دانشگاه تهران) که حمزه بن اصفهانی مورخ قرن چهارم و مولف تاریخ السنی المملوک و الارض و الانبیا در اثر خویش از آنچه که ابن ندیم آورده به صورتی کاملتر بحث شود.

موصلی و فرزندش اسحاق کنیزان زیبا را تربیت می کردند و او فن طرب را تعلیم می دادند. بشار بن برد طخارستانی و ابونواس اهوازی به سرودن تصنیف و غزل و اشعار مخصوص مجالس طرب و عیش می پرداختند و از این راه مکتب جدیدی در سخن و تغزل پدید آوردند به طوری

که کنیزان درباری با علاقه به حفظ غزلهای آنان

می پرداختند و در مجالس بزم خلفا و امرا ترنم می کردند. ابوالعاهید شاعر دیگر ایرانی اشعاری که حاکی از پرهیز گاری و تقوی و احتراز از فسق و فجور بود می سرود و مردم را متوجه معاد و حساب آخرت

می کرد^{۲۷} همچنین در زمینه علم حدیث و علم کلام نیز ایرانیان گوی سبقت را از رقبا ربودند و خود پس از اندکی زمان سرآمد آن علوم گشتند. بنا به گفته ابن خلدون علمای علم اصول و

راویان حدیث همگی یا ایرانی بودند یا تربیت شده ایرانیان بودند^{۲۸} سیبویه امام نحو و بزرگترین مولفین و مصنفین آن علم و کسائی یکی دیگر از علمای نحو و لغت هردو ایرانی بودند ابوعبیده معمر بن المثنی از بزرگترین علمای لغت و اخبار و تواریخ عرب از پیشگامان

شعوبیه بود^{۲۹}

بنا به گفته ابن ندیم نخستین کسی که کتاب بسطی در علم هیئت را ترجمه کرد یحیی بن

خالد برمکی بود او به ترجمه این کتاب همت گماشت و جمعی را برای تفسیر و شرح آن

جهت اطلاع بیشتر از وضعیت فرهنگی ایران در عصر عباسیان نگاه کنید به ۱- نهضت شعوبیه حسینی علی ممتحن ص ۱۸۵-۱۸۶ حضور^{۲۷} ایران در جهان اسلام احسان یارشاطر ص ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۳۰ و ۱۲۵ و ۱۱۰ و ۱۱۱ همچنین مونتگمری وات در کتاب تاثیر ایران بر ادبیات عربی در ص ۴۸۵ از دبیری ایرانی در دربار مامون نقل می شود که درباره ذات ادب به خلیفه گفته بود «هنرهای فرهنگ ناب ده چیز اند سه تا شهرگانی سه تا انوشیروانی سه تا عربی و یکی که از همه آنها فراتر است هنرهای شهرگانی متعلق به نجبای ایرانی عبارتند از نواختن عود بازی شطرنج و هنرهای انوشیروانی عبارتند از مهارت در پزشکی ریاضی و سوار کاری و هنرهای عربی عبارتند از شعر نسب شناسی و دانش تاریخی اما آنی که از لحاظ ارزش از همه بالاتر است بازگویی داستانها و صحبتهای شامگاهی است که مردم در معاشرتهای تفریحی خود به آن میپردازند» احسان یارشاطر ص ۱۱۳

مقدمه ابن خلدون ص ۴۸۷ تصحیح محمد پروین گنابادی انتشارات علمی و فرهنگی^{۲۸}

همان منبع ص ۴۹۱^{۲۹}

انتخاب کرد و چون آنان قادر به انجام این کار نشدند ابوحنسان و سلمان صاحب بیت المحکمه را مامور این کار کرد. نیز یحیی دستور داد تا کتاب طب (ملکه هندی) را ترجمه کنند و شخصی را به هند فرستاد تا بعضی از گیاهان سودمند و دارویی موثر آن سامان را جمع آوری کرده همراه بیاورد.^{۳۰}

مامون عباسی که دست پرورده ایرانیان بود به تشویق وزیران ایرانی خویش در حمایت علم و ادب و پشتیبانی از دانشمندان سعی وافر داشت در زمان وی نهضت ترجمه براه انداخته شد کتابخانه تاسیس شد و بیت المحکمه براه انداخته شد و عرصه کلایی و درخشانه امپراتوری اسلام با همت ایرانیان شکوفا گردید.

آنچه که در بالا بدان اشارت شد مختصری بود از تاثیرات فرهنگی و ادبی ایرانیان به ارکان اصلی خلافت عباسیان. در حقیقت رویکرد عباسیان به ویژگیهای تمدنی اقوام و ملل مختلف ساکن در سرزمینهای مفتوحه بر خلاف اسلافشان به آنان بعنوان خلفای امپراتوری اسلامی شأن و منزلتی به مراتب بالاتر بخشید. از طرفی این تاثیرات و توجهات متقابل باعث شد تا ایرانیان هم بعنوان یکی از اقوام، ویژگیهای برجسته تمدنی و فرهنگی خویش را به عرصه ظهور برسانند. این بهم بافتگی بارقه های فرهنگی ایرانیان در ساختار خلافت باعث شد تا نتوان هر کدام را بدون در نظر گرفتن دیگری مورد بحث قرار داد. بطوریکه تاریخ نویس عرصه زرین فرهنگ ایران، ریچار فرای بدرستی گفته است که: «جدا کردن دوره ای از تاریخ ایران که با

الفهرست ابن الندیم ص ۲۶۸ جلد ۱ 30

پیروزی تازیان آغاز میشود و با گسترش فرمانروایی سلجوقیان به پایان می رسد از تاریخ عمومی خلافت اسلامی بسیار دشوار است.^{۳۱}

بالطبع توجه به تاریخ اندیشه که موضوع این رساله می باشد نیز از اهمیتی خاص برخوردار است. جریانهای تاریخ اندیشه در دوره اسلامی نیز در تداوم اندیشه ایرانی شهری و در ادامه با اندیشه تدوین شد که مفهوم و توجیه مشروعیت خلافت در کانون آن قرار داشت. مشکل اصلی خلافت تدوین نظریه ای منسجم از منابع اندیشه اسلامی در امر حکومت و سازماندهی اجتماعی، سیاسی بود و این امر به دست تازیان نو مسلمان که پشتوانه ای جز جاهلیت نداشتند امکان پذیر نمی شد برعکس نسبت اندیشه ایرانی سلطنت و نهادهای آن در عمل و نظر به صورتی مدون در دسترس بود و سایر فرهیختگان ایرانی

می توانستند تجربه ایرانیان در امر فرمانروایی و کشور داری را به دارالخلافه انتقال دهند. در این میان اعراب نمی توانستند از تجربه و دانش ایرانیان چشم پوشی کنند و نمی توانستند با ایرانیان که به هر حال رابطه ای نابرابر با آنان داشتند به مدارا رفتار کنند.

به واقع شاهنشاهی ساسانیان به دنبال ظهور دیانتی نو در آنسوی مرزهایش فروپاشید و با گرویدن ایرانیان به این دیانت جدید آنان خواه نا خواه ساز و برگهای تمدنی و فرهنگی و سیاسی خویش را به مرور در این دیانت جدید وارد ساختند. وجود اندیشه ای مدون و در دسترس که هم دیانت و هم سلطنت را توأمان در وجود پادشاه نمایان می ساخت برای خلفای عباسی که حال بجای شاهای ایران بر سرزمینی پهناور حکم می راندند بسیار ضروری بود. تاکید خلفای عباسی بعدها بر حق الهی خود در امر خلافت ریشه در آشنایی آنان با سنتهای

عصر زرین فرهنگ ایران ریچارد فرای ترجمه مسعود رجب نیا انتشارات سروش ۱۳۶۴ ص ۱۵۴³¹

ایرانی به ویژه جایگاه آرمانی و فوق بشری بود که آنان برای پادشاه قائل بودند.^{۳۲} همچنین بکارگیری واژه خلیفه الهی از سوی خلفای عباسی در تقابل آنان با علما نیز تاثیر به سزایی داشت. عباسیان متأثر از فرهنگ و سنن ایران و با حمایتی که از سوی منشی منشیان به عنوان نمایندگان این قوم در ساختار خلافت شکل گرفت تقابل گسترده ای را با علما در پیش گرفتند در حقیقت عباسیان همانند امویان و قبل از آن در تقلید از ایرانیان مایل نبودند که حتی الامکان قدرت و چیرگیشان از سوی دیگران تجدید شود عباسیان نخست سعی در جذب علما داشتند و در بسیاری از مواقع هم در کار خود موفق بودند مشکل زمانی رخ نمود که علما از موضع تفسیر و تفهیم شرع حرکت می کردند و این حرکت در جاهایی به مفهوم محدودیت قدرت خلفا بود بهمین جهت عباسیان با کاربرد عنوان خلیفه الهی سعی

می کردند تا نسبت به علمایی که دعوی آشنایی با دین خداوند را داشته از موضعی بالاتر بهره برند.

از طرفی عباسیان دیگر تنها خلفایی نبودند که به جهان اسلام حکمروایی می کردند امویان اندلس و بعدها فاطمیان مصر به صورت رقبایی جدی برای عباسیان در آمدند که اساس خلافت آنان را با حضور خود به زوینوال می بردند و در این زمان تنها موقعیتی که می توانست خلفای بنی عباس را به دیگر رقبا برتری دهد تاکید به منصب الهی خلافتشان بود آنهم با بکارگیری واژه خلیفه الهی. عباسیان برای شروع عنوان

خلیفه الهی و یا به تعبیری ایجاد رابطه مستقیم میان خلیفه و خداوند با بکار بردن پسوند الله معتصم به بعد همواره سعی به آن داشتند که از قدرت و نمایندگی خداوند در تقویت موضع

32 زوال اندیشه سیاسی در ایران طباطبایی انتشارات کویر چاپ چهارم ۱۳۸۳ ص ۱۲۱- ۱۲۲

خودشان سود جویند و هم سستی و ضعف راه یافته در دستگاه خلافتشان را از نظرها دور
بدارند.^{۳۳}

بهر حال عباسیان نخست از راه ترجمه آثار و متون سیاسی^{۳۴} مهد ساسانیان و همچنین با بکار
گیری اندیشمندان ایرانی به عنوان مردان اهل قلم در دولت خویش با روش ملکداری در ایران
پیش از اسلام را آشنا شدند، سپس با استفاده گسترده از واژه خلیفه الهی که پیش از آنان و
توسط امویان رواج یافته بود و آنها هم به تاسی از حق الهی سلطنت که نزد ایرانیان بود توانستند
هم نسبت به رقبایشان از موضع محکمتری بهره برند و هم بدین وسیله تداوم خلافتشان را
برای سالهای طولانی تضمین کنند به طوری که در دور دوم خلافت عباسیان یعنی آن هنگام که
آنان از لحاظ نظامی تضعیف شده و نفوذشان بواسطه قدرت یابی خاندانهای محلی محدود شده
بود از حیث آرمانی توانستند شکلی واحد از مقام خلافت را در اذهان مردم ایجاد کنند خلفای
عباسی پس از مامون و معتصم به بیشتر اعضای اقشار مذهبی سراسر امپراتوری خویش
فهماندند که اصولا بسیاری از نهادهای اسلامی تنها در صورتی می توانند ایفای وظیفه کنند
که خلیفه وقت عباسی آنها را به رسمیت بشناسد در بسیاری از موارد خلفای عباسی با دادن
منشور فرمانروایی به سلاطین نو استقلال که از طریق انتصاب رسمی آنها را نماینده قدرت
خلیفه در قلمرو فرمانروایی خود می کرد ناتوانی خود را پنهان می داشتند امرای مستقل نیز
به این منشورها نیاز داشتند زیرا چنانکه بیرونی مولف قرن پنجم می نویسد: «عائد مردم در

بنای مشروعیت خلافت از آغاز تا فروپاشی عباسیان حاتم قادری ص ۱۲۷ و ۱۲۶ و ۱۲۵ نشر تیبیان چاپ اول ۱۳۷۵^{۳۳}

از جمله آثاری که در این عصر ترجمه شده و بسیار مورد توجه خلفای عباسی قرار گرفت ترجمه خداینامه بزبان عربی توسط ابن مقفع بود^{۳۴}
عربی نامه موبد تند به گشنسب پادشاه دویان و دیلمان همچنین ترجمه دیگری بنام کتاب الکار ناصح فی سیده النوشیروان و کتاب انتاج را هم
انجام داده که در آن راه و روش ملکداری ایرانیان را به خلفای عباسی می آموخت یهر صورت انطباق خلافت عباسیان با حکومت ساسانیان
بحدی بهم نزدیک بود که ریچارد فرای در مقاله خود مندرج در تاریخ کیمبریچ با نام تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان بعنوان جمع بندی می
نویسد: «به یک معنی ایران عهد ساسانیان در دوره عباسیان تولدی دوباره یافت. زیرا این ساسانیان بودند که سر مشقها و زمینه شکوه و عظمت
دربار شاهانه بغداد را فراهم آوردند» اما دکتر صدیقی در کتاب جنبشهای دینی در ص ۱۱۸ چنین نظر میدهد: «خلاصه اینکه در قبال بسیار
چیزهای خوب که از ساسانیان به عباسیان رسید امری که قطعاً یکی از مهمترین اسباب انقراض دولت ساسانی بود یعنی اتحاد دین زردشتی و
دولت یا سیاست نیز به ایشان رسید.

شهرهای بزرگ به ادعای عباسیان خو گرفتند و به حکومت آنها گرایش یافتند و عقیده دارند که فرمانروایی آنها به حق است « به واقع از این پس وظیفه خلیفه به مشروعیت بخشیدن به فرمانروایان خود مختار ساکن در مناطق تحت نفوذشان منحصر می شد اما پس از شکل گیری خاندانهای مستقل و نیمه مستقل ایرانی در قلمرو عباسیان مناسبات آنان همواره با خلفا با مصامحه و به مسامحت برگزار نمی شد صفاریان و بعد از آنان بومیان از جمله خاندانهای بودند که توانستند طی دوره حکومت خود بر بخشهایی از ایران تخت خلافت را به لرزه در آورند و با حکومتهای استقلال طلبانه خود مشروعیت خلافت عباسیان را بخطر اندازند بطوریکه اگر ترکان سنی مذهب از راه نرسیده بودند بساط خلافت عباسیان و به دنبال آن مشروعیتی که آنان به عنوان خلفای اسلام برای خود قائل بودند بسرعت برچیده می شد.